

نسبت سنجی نظریه تصویب با نظریه منطقه الفراغ شهید صدر

عبدالصمد علی آبادی، استادیار، گروه فقه و حقوق امامیه، دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی، تهران،

مهدی رهبر، دانشیار، گروه فقه و حقوق امامیه، دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی، تهران،

مصطفی شاکری گرکانی، دانشجوی دکتری، رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی، تهران

(نویسنده مسئول) msmshakery@gmail.com

چکیده

نظریه منطقه الفراغ، ایده‌ای بود که شهید صدر در راستای توسعه اختیارات حاکم اسلامی در مسیر تدوین و پیشبرد احکام اجتماعی اسلام، همچنین سازگار ساختن نظام حقوقی اسلام با همه زمان‌ها و مکان‌ها پیشنهاد کرد. بر اساس این نظریه، در مسائلی که حکم الزام‌آوری از سوی شارع بیان نشده است، یعنی دایره مباحات، حاکم شرعی حق دارد حکم شرعی الزام‌آور وضع کند. این اندیشه گرچه از بستر فقه امامیه و حوزه علمیه نجف برآمده ولی شایهت زیادی به نظریه تصویب اشعری دارد که عموم فقهای شیعه در بطلان آن اتفاق نظر دارند.

در این پژوهش ضمن بررسی نظریه تصویب و نظریه منطقه الفراغ، نسبت میان آن دو بررسی می‌شود و در نهایت این نتیجه به اثبات می‌رسد که نظریه منطقه الفراغ شایهت زیادی به نظریه تصویب دارد و بالتبع، همان اشکال اساسی که از منظر فقه امامیه به نظریه تصویب وارد است، یعنی مخالفت آن با روایاتی که بیانگر عدم خلو واقع از حکم شرعی است، به نظریه شهید صدر نیز وارد است.

در نهایت، راهکاری جهت رفع این اشکال از نظریه منطقه الفراغ و همچنین نظریه تصویب پیشنهاد می‌شود به نحوی که مغایرت روایات با هر دو نظریه مرتفع شود. این راهکار مبتنی بر این است که جعل حکم شرعی توسط مجتهد جامع الشرایط، از ناحیه خداوند متعال به عنوان راهکاری مشروع جهت دستیابی به احکام شرعی در حوزه مالانصر فیه مقرر شده باشد. بدیهی است با این توضیح، دیگر پذیرش نظریه تصویب و منطقه الفراغ مستلزم اعتراف به نقص در شریعت و بیان احکام نخواهد بود.

واژگان کلیدی: منطقه الفراغ، شهید صدر، نظریه تصویب، تصویب اشعری

Abstract

The theory of the “Mantaghe feragh” was an idea that Shahid Sadr proposed in order to expand the powers of the Islamic ruler in the direction of formulating and advancing the social rules of Islam, as well as adapting the Islamic legal system to all times and places. According to this theory, in matters where a binding ruling has not been stated by the legislator, that is, within the circle of permissible things, the Sharia ruler has the right to issue a binding Sharia ruling.

Although this idea originated from the context of Imamiyyah's feghh and the Najaf Seminary, it bears great resemblance to the Ash'ari theory of ratification, which all shi'ah's feghh agree is invalid. In this research, while examining the theory of ratification and the theory of Mantaghe feragh, The relationship between the two is examined.

And finally, it is proven that the theory of the MANTAGHE FERAGH is very similar to the theory of ratification and, consequently, the same basic problems that are inherent in the theory of ratification from the perspective of Imami 's feghh. That is, its opposition to narrations that indicate that the event is not free from religious rulings is also included in the theory of Shahid Sadr. Finally, a solution is proposed to resolve these problems of the theory of the empty space and also the theory of approval in such a way that the contradictions of the narrations with both theories are resolved. This approach is based on the fact that the fabrication of a Sharia ruling by a Mujtahid who is a comprehensive scholar has been prescribed by God Almighty as a legitimate approach to achieving Sharia rulings in a field for which there is no text.

Obviously, with this explanation, accepting the theory of approval and the MANTAGHE FERAGH will no longer require admitting a deficiency in the Sharia and stating the rulings.

Keywords: Ash'ari's approval, Mantaghe feragh, Ratification theory, Shahid Sadr,

مقدمه

نظریه منطقه الفراغی یکی از نوآوری‌های شهید صدر در راستای پاسخگو ساختن اسلام نسبت به نیازهای زمان و توسعه دایره اختیارات حاکم اسلامی است که طی این سال‌ها مورد توجه بسیاری از فقه‌پژوهان قرار گرفته است و تقریرهای مختلف و بعضاً متناقضی از آن صورت گرفته و بر همین اساس، موافقان و مخالفان بسیاری پیدا کرده است. یکی از نکات مهم در ارتباط با این نظریه پیشینه‌یابی آن در آثار فقهی گذشته و گفتمان‌های موجود در فقه سنتی است. برخی ریشه این نظریه را در «تنبيه الامه و تنزیه المله» محقق نائینی جست‌وجو کرده‌اند و برخی دیگر، این نظریه را متخذ از نظریه «منطقه العفو» شیخ قرضاوی دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد می‌توان ریشه‌های این نظریه را در یکی از قدیمی‌ترین مباحث علم اصول فقه یعنی بحث از تصویب و تخطئه یافت که از دیرباز میان فقها و متکلمان محل اختلاف و تضارب آرا بوده است. ضرورت پرداختن به این مسئله در این است که اولاً ریشه‌ها و بنیان‌های نظریه منطقه‌الفراغ به خوبی آشکار می‌شود، ثانیاً بازنمایی جدیدی از ظرفیت‌های نهفته نظریه تصویب که تاکنون مورد نقد و اشکال قاطبه فقه‌های امامیه و کثیری از فقه‌های عامه بوده صورت می‌گیرد.

در ارتباط با پیشینه پژوهش لازم به ذکر است تاکنون مقالات متعددی درباره نظریه منطقه الفراغ به رشته تحریر درآمده است ولی از خلال مشاهده آنها روشن شد عموم پژوهشگران به ارتباط این نظریه با نظریه تصویب توجه نکرده‌اند و یا از اساس منکر این ارتباط شده‌اند. در این میان، تنها یکی از فقه‌های معاصر (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۲۲/۱) بر این ارتباط تصریح کرده و آن را پذیرفته است ولی ایشان نیز توضیح روشن و تبیین جامعی در ارتباط با این مسئله ارائه نداده است. به همین جهت ضرورت داشت نسبت میان این دو نظریه و ابعاد و زوایای آن مورد پژوهش مستقل قرار می‌گرفت.

۱. معرفی نظریه تصویب

برای نسبت سنجی دقیق میان نظریه تصویب و هر نظریه دیگری، ابتدا باید به خوبی عناصر و مبانی مکون این نظریه معرفی شود؛ آنگاه بررسی شود که آیا این عناصر، در نظریات ادعایی موجود می باشد یا خیر. بدین جهت در ادامه به معرفی ماهیت نظریه تصویب در پرتو بازشناسی گونه ها و خوانش های مختلفی که از آن صورت گرفته است می پردازیم؛

۱-۱. تصویب معتزلی

نخسین رویکرد در نظریه تصویب، رویکردی است که به «تصویب معتزلی» معروف است و خوانشی معتدل و میانه از این نظریه به حساب می آید؛ به این معنا که صرفاً برخی از عناصر و مبانی سازنده نظریه تصویب در آن مشاهده می شود. بر اساس این تقریر از نظریه تصویب، خداوند متعال برای هر موضوع شرعی حکمی معین کرده است ولی بنا بر یک دیدگاه، مجتهدان نسبت احکامی که نصی در ارتباط با آن وارد نشده و از آنها پوشیده مانده است تکلیف ندارند و به همین جهت، اگر دچار خطا شوند، معذور و مأجور خواهند بود (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۵۲/۱؛ جوینی، بی تا: ۳۳۹/۳). بنا بر دیدگاه دوم، مجتهدان نسبت به حکم واقعی مکلف می باشند و باید برای دستیابی به آن تلاش کنند منتهی اگر مجتهد به آن حکم واقعی دست پیدا نکند و مودای اماره، خلاف حکم واقعی باشد، قیام اماره مانع از فعلیت پیدا کردن حکم واقعی در حق مجتهد می شود و موجب می شود حکم الهی تغییر پیدا کند (فخرالدین رازی، ۱۴۱۸ق: ۳۵/۶؛ اسنوی، ۱۴۲۰ق: ۳۹۹/۱). به عبارت صریح تر، اگر مودای اماره برخلاف حکم واقعی باشد، اماره سبب تبدیل حکم واقعی در حق مجتهد می شود.

قریب همین دیدگاه را آخوند خراسانی تحت عنوان تصویب در نسبت با حکم فعلی مطرح ساخته و پذیرش این معنا از تصویب را مبتنی بر سببیت امارات، امری ضروری به شمار آورده است. به اعتقاد وی، امارات بدان سبب از سوی شارع جعل شده اند تا مجتهد به حکم واقعی که از سوی خداوند انشاء شده است دست پیدا کند ولی اگر مجتهد دچار خطا شود و مودای اماره مطابق با حکم واقعی نباشد، حکم مزبور در مرتبه انشاء متوقف می شود و حکم دیگری که مطابق با مودای اماره است در حق مجتهد فعلیت می یابد. به عبارت دیگر، قیام اماره بر خلاف حکم واقعی، مانع از فعلیت یافتن آن حکم در حق مجتهد است (خراسانی، بی تا: ۴۶۹/۱).

چنانکه اشاره شد، تصویب معتزلی قرائتی معتدل از نظریه تصویب است و به همین جهت به نظریه تخطئه نیز شباهت دارد. به همین جهت است که معرفی آن ذیل نظریه تصویب، از سوی برخی از محشین کفایه مورد اشکال واقع شده است (مشکینی، بی تا: ۳۰۱/۵؛ سبحانی، ۱۴۳۱ق: ۶۳۹/۴)؛ با این حال، شیخ انصاری این تقریر را ملحق به نظریه تصویب می داند چراکه طبق این دیدگاه نیز، حکم واقعی در حق مخطی فعلیت پیدا نمی کند (انصاری، ۱۴۱۹ق: ۱۱۴/۱).

۱-۲. تصویب اشعری

بر اساس این تقریر از نظریه تصویب که به «تصویب اشعری» معروف است، خداوند نسبت به اموری که نص و اجماع در آنها وارد نشده است، در عالم واقع حکمی جعل نکرده است و بعد از اینکه مجتهد به مودای اماره ظن پیدا می کند، خداوند حکم واقعی را بر اساس آنچه مودای اماره نشان داده جعل می کند و در نهایت، مجتهد به مودای اماره که همان حکم واقعی در حق او است عمل می کند (جوینی، ۱۴۱۸ق: ۸۶۲/۲).

بر این اساس، خداوند به تعداد آرای مجتهدان، حکم واقعی جعل می کند و همه آنها مصیب هستند و به واقع عمل کرده اند. بر اساس این تلقی از نظریه تصویب که به تصویب اشعری معروف و مشهور است، در احکام اجتهادی و ظنی، حکم واقعی، تابع و فرع بر قیام اماره و رأی مجتهد است و اساساً شارع آراء و نظرات مفتیان را در عین اختلاف و کثرت، حکم خود دانسته است (اسنوی، ۱۴۲۰ق: ۳۹۹/۱؛ خراسانی، بی تا: ۴۶۹/۱).

غزالی ضمن تایید این نظریه، تصریح می دارد: «در واقعه‌ای که نسبت به آن نصّی وارد نشده است، حکم معینی وجود ندارد که از طریق ظنّ طلب شود، بلکه حکم آن واقعه تابع ظن است و حکم خداوند در آن مسئله، همان حکمی است که مجتهد از طریق ظن به آن دست پیدا می کند» (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۵۲/۱).

۱-۳. نظریه اشبه

نظریه اشبه، رویکردی است که برخی از قائلان به تصویب اشعری برگزیدند. بر اساس این نظریه، خداوند در فروع اجتهادی که نصی بر آن وجود ندارد حکمی مقرر نفرموده است والا اگر حکمی مقرر کرده بود، باید خطابی از جانب شارع در آن مسئله وارد می شد. پس عدم نص بر عدم وجود حکم دلالت می کند (همان: ۳۶۲/۱). از سوی دیگر، بدان

جهت که هر طالبی باید به دنبال مطلوبی باشد و اجتهاد به معنای طلب حکم شرعی بدون در نظر گرفتن مطلوب، بی معنا خواهد بود، باید چنین گفت که مطلوب مجتهد، حکم شبهه است.

مقصود از شبهه، حکمی است که اگر خداوند در آن مسئله حکمی مقرر می کرد و نصی بیان می داشت، بر همان حکم تصریح می کرد (بصری معتزلی، ۱۴۰۳ق: ۳۷۱/۲؛ اسنوی، ۱۴۲۰ق: ۳۹۹/۱؛ آمدی، بی تا: ۱۸۳/۴). به تعبیر دیگر، گرچه خداوند برای هر واقعه‌ای حکم مقرر نکرده است ولی یک حکم بالقوه‌ای وجود دارد که اگر خداوند می خواست حکمی در آن واقعه وضع کند، همان حکم را مقرر می فرمود (اسنوی، ۱۴۲۰ق: ۳۹۹/۱).

بنابراین مطلوب مجتهد حکم بالقوه الهی است و بالفعل حکمی وجود ندارد و مجتهدی که در یافتن این حکم شأنی خطا کند، مخطی محسوب نمی شود، چرا که خطا هنگامی متصور است که حکمی بالفعل وجود داشته باشد و مؤدای اماره با آن سنجیده شود (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۶۳/۱). فخر رازی این خوانش از نظریه تصویب را به کثیری از مصوبین نسبت داده است (فخرالدین رازی، ۱۴۱۸ق: ۳۴/۶).

در مجموع، از بررسی نحله‌ها و قرائت‌های مختلفی که ذیل نظریه تصویب شکل گرفته است، می توان سه عنصر اساسی را برای این نظریه برشمرد: فقدان حکمی واقعی در صورت فقدان نص، تفویض اختیار جعل حکم شرعی به مجتهد و مشروعیت بخشی به آن حکم، ایجاد راهکاری برای پاسخگو ساختن فقه نسبت به مسائل مستحدثه. البته چنانکه اشاره شد در تصویب معتزلی، عنصر اول حذف شده، عنصر دوم به صورت تبدیل حکم واقعی هنگام خطای مجتهد در رسیدن به واقع تعدیل شده و عنصر سوم تحقق یافته است.

۲. فلسفه پیدایش نظریه تصویب

آشنایی عمیق با هر نظریه نیازمند اطلاع از خاستگاه و علت پیدایش آن نظریه است. به همین منظور شایسته است سوال شود نظریه تصویب به چه منظور و برای پاسخگویی به کدام مشکل پدیده آمده است. در مقام پاسخ به این سوال باید گفت اساساً آغاز بحث تصویب و تخطئه بدان جهت بود که پس از وفات رسول خدا (ص) مسائلی نوپدید در جامعه اسلامی به وجود آمد که حکم شرعی آنها در آیات قرآن و بیانات پیامبر اکرم (ص) روشن نبود. به همین جهت، برخی ادعا کردند در این گونه مسائل که نصی از جانب شارع در دست نیست، حکم شرعی وجود ندارد؛ لذا برخی قائل به تصویب و برخی

قائل به نظریه شبه شدند. در مقابل، گروهی دیگری بر این مبنا پافشاری کردند که حکم مسائل مستحدثه و نوپدید باید از آیات قرآن و روایات نبوی استنباط شود و اصول احکام در نصوص شرعی مقرر شده است و اینگونه نیست که در عالم واقع و لوح محفوظ، حکمی برای این مسائل تشریع نشده باشد.^۱

با این توضیح روشن می‌شود که بحث از تخطئه و تصویب، خود نتیجه یک مسئله اساسی‌تر است که می‌توان از آن تحت عنوان «احکام بلایین» یا «مالانصّ فیه» یاد کرد؛ یعنی آن دسته از احکامی شرعی که نصّ و بیان روشنی از سوی شارع در مورد آنها وارد نشده است. آیا به واقع در این گونه مسائل حکم شرعی وجود ندارد یا برای تمام موضوعات و مسائل، احکامی از ناحیه خداوند جعل شده است؟ این مسئله، مسئله مهم و سرنوشت‌سازی است.

قائلان به تصویب و در رأس آنها ابو حامد غزالی، چنین استدلال می‌کنند که احکام خداوند همان خطابات او است و خطابات خداوند توسط قرآن و قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) به مردم ابلاغ شده است. حال اگر در مسئله‌ای حکمی ابلاغ نشده باشد، دلالت دارد که خداوند در آن مسئله حکمی ندارد. بنابراین عدم خطاب، دلیل بر عدم حکم است. اگر اشکال شود که شاید خداوند در لوح محفوظ احکامی مقرر کرده باشد ولی به مردم ابلاغ نکرده باشد؛ پاسخ داده می‌شود: اساساً احکام شرعی از جنس خطاب است. مثلاً از خطاب «لا تشرب الخمر» حکم حرمت شراب به دست می‌آید یا از خطاب «اقیموا الصلوه» حکم وجوب نماز برداشت می‌شود. وقتی گفته می‌شود احکام از سنخ خطاب است، بنابراین مخاطب می‌خواهد و تصور خطاب بدون مخاطب محال است (غزالی، ۱۴۱۳ق: ۳۶۲/۱).

حال اگر گفته شود خطابات این قسم از احکام، مفاد امارات و ادله ظنیه‌ای است و مسائلی که در آنها نصّی وارد نشده است مشمول امارات ظنیه هستند؛ پاسخ داده می‌شود که اساساً امارات ظنیه، دلیل محسوب نمی‌شوند و دلیل نامیدن آنها مجازی است چرا که دلالت آنها نسبی و اضافی است، به این معنا که یک اماره برای یک فرد یک ظنّ ایجاد می‌کند و برای فردی دیگر، ظنّی دیگر. حتی دلالت یک اماره برای یک فرد، در دو حالت یا دو زمان مختلف، گوناگون است. بنابراین اطلاق دلیل بر امارات ظنی اشتباه است و امارات، طریقی برای دستیابی به معرفت به شمار نمی‌آیند (همان).

در حقیقت طرح دیدگاه «الحکم هو الخطاب» و نسبی دانستن امارات از سوی غزالی ریشه در اندیشه‌های اصولی، کلامی و حتی فلسفی او دارد. به اعتقاد او، چنانکه خود تصریح می‌دارد، احکام شرعی نظیر حلال و حرام وصف اعیان نیستند

^۱. برگرفته از درس خارج فقه آیت‌الله سیداحمد مددی، مورخ ۱۳۸۴/۸/۲۵، قابل دستیابی در نشانی:

همان‌طور که حُسن و قبح، وصف ذوات نیستند (همان). بر این اساس، احکام شرعی و ایضاً حُسن و قبح افعال، اموری اعتباری هستند که از جانب شارع، جعل می‌شوند. ناگفته پیداست که ذاتی ندانستن حُسن و قبح، اندیشه‌ای است که به اشاعره نسبت داده می‌شود؛ همان‌گونه که نظریه تصویب، بدان‌ها منسوب است.

در مقابل، قائلان به نظریه تخطئه با تمایز نهادن میان مقام ثبوت (جعل احکام) و مقام اثبات (فعلیت احکام) بر این نظرند که احکام الهی مساوی با خطابات الهی نیست بلکه خطاب ناظر به مرحله فعلیت است؛ یعنی اگر حکم الهی به دست مکلف برسد، در حق او فعلیت می‌یابد و سرپیچی از آن مستوجب کیفر است اما اگر حکم به مکلف ابلاغ شود، مشمول قاعده «قبح عقاب بلایان» خواهد بود. بر این اساس بنا بر قول اهل حکمت، «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» و نمی‌توان از فقدان حکم و نصّ نزد مکلفین، فقدان حکم شرعی واقعی نزد خداوند متعال را نتیجه گرفت (حکیم، بی‌تا: ۶۱۹).

مؤید این دیدگاه از نظر فقهای امامیه روایات متعددی از ائمه معصومین (ع) است که در آنها بر این نکته تأکید شده است که خداوند برای هر امری، حکمی مقرر ساخته و آن را در قرآن کریم یا کلمات پیامبر (ص) بیان فرموده است. به عنوان مثال امام باقر (ع) فرمودند: «همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی که تا روز قیامت مورد نیاز امت باشد را فرونگذاشته مگر اینکه آن را در کتابش آورده و برای پیامبرش بیان کرده است؛ و برای هر چیز حدی مقرر ساخته و برای آن دلیل قرار داده است که بر آن دلالت کند» (حر عاملی، بی‌تا: ۱۶/۲۸). در روایتی از امام صادق (ع) نیز آمده است: «ما من شیء إلا وفيه کتاب أو سنّة» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۹/۱). امام کاظم (ع) نیز فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ» (همان: ۶۲/۱).

از مجموع این روایات این مطلب استفاده می‌شود که خداوند برای هر واقعه‌ای حکمی مقرر ساخته و دلیلی بر آن از آیات و سنت قرار داده است؛ منتهی نکته اینجا است که از دیدگاه اهل تصویب، خداوند متعال می‌بایست در مورد حکم هر مسئله، نصّ صریحی به مکلفین ابلاغ می‌فرمود تا بدان عمل کنند ولی از منظر فقه اهل بیت (ع)، خداوند اصول و قواعد تمام احکام را در ضمن آیات قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) بیان کرده و اهل بیت (ع) با استفاده از آن اصول و قواعد، حکم فروع را استنباط می‌کنند و این روش اجتهادی را به اصحاب و یاران خود نیز می‌آموزند. به طور مشخص، امام باقر (ع) نخستین فردی بود که فقه تفریعی را بنیان نهاد و به صورت یک مکتب اجتهادی مطرح ساخت و لقب «باقر» یعنی «شکافنده» نیز به همین جهت به ایشان داده شد. روایاتی نظیر «علینا إلقاء الأصول، وعلیکم التفریع» (حر عاملی، بی‌تا: ۶۲/۲۷) را نیز باید در همین فضا معنا کرد. در واقع، رسالت اهل بیت (ع) إلقاء اصولی است که در قرآن و سنت آمده و رسالت مجتهد، استنباط حکم مسائل مستحدثه بر اساس آن اصول است.

۳. اشکالات نظریه تصویب

اشکالات متعددی از سوی فقهای اهل سنت و فقهای امامیه به نظریه تصویب وارد شده است؛ از جمله «استلزام اجتماع نقیضین» زیرا یک امر باید در زمان واحد هم واجب باشد هم حرام (اسنوی، ۱۴۲۰ق: ۳۹۹/۱)، «مخالفت آن با اصل عدم» زیرا اصل بر عدم اصابه به واقع است (آمدی، بی تا: ۱۹۲/۴)، تعارض با اجماع صحابه مبنی بر اطلاق لفظ خطا در اجتهاد که دلالت دارد احتمال مخطی بودن مجتهد و اینکه وی در هر حالت مصیب محسوب نمی شود، اندیشه ای رایج و پذیرفته شده در صدر اسلام بوده است (همان، ۱۸۶/۴)، تعارض با روایتی معروف از پیامبر اکرم (ص) که بر مخطی بودن برخی مجتهدان دلالت دارد (بخاری، ۱۴۲۲ق: ۱۰۸/۹).

لازم به ذکر است عموم این اشکالات از سوی قائلان به تصویب پاسخ داده شده که اکنون مجال پرداختن به آن نیست. مضاف بر اینکه اشکالات متعددی نیز از سوی پیروان تصویب به نظریه تخطئه وارد شده است و اگر منصفانه به ادله هر دو گروه نظر شود، اذعان به تکافؤ ادله دور از واقع نخواهد بود. منتهی به اعتقاد نگارنده، نظریه تصویب تنها یک اشکال اساسی دارد که در بخش قبل به آن اشاره شد و آن روایاتی است که بر عدم خلوص واقعه از حکم شرعی دلالت دارد (سبحانی، ۱۴۳۲ق: ۶۴۲/۴). گویی قائلان به تخطئه بدین جهت به نقد و رد تصویب پرداخته اند که این نظریه را مستلزم قول به نقصان شریعت یافته اند.

۴. معرفی نظریه منطقه الفراغ

از نظر شهید صدر احکام اسلامی به دو بخش تقسیم می شود: بخش ثابت که شامل احکام قطعی اسلام است؛ بخش متغیر که شارع، اختیار قانون گذاری در این حوزه را به ولی امر واگذار کرده است. وی از این بخش با عنوان «منطقه الفراغ» یاد می کند؛ یعنی منطقه ای که حکمی از جانب شارع که دلالت بر وجوب و حرمت کند نسبت به آن وارد نشده و نصی در این زمینه در دست نیست. بر این اساس، حاکم اسلامی اختیار دارد در این حوزه یعنی حوزه مباحات، جعل حکم شرعی الزام آور کند (صدر، ۱۳۸۵: ۳۸۰) و حکم خداوند در آن مسئله همان حکمی است که مجتهد یا ولی امر در نتیجه استنباط و اجتهاد خود به آن می رسد (همان: ۶۸۹).

شهید صدر برای اثبات این مسئله به آیه اولوالامر استناد می‌کند که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» (نساء/۶۹). وی از این آیه چنین برداشت می‌کند که وضع احکام در ناحیه منطقه الفراغ، وظیفه‌ای است که بر عهده اولوالامر نهاده شده است (همان) و در ادامه، شواهدی از سیره پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) ذکر کند که حضرت در مواردی به عنوان حاکم اسلامی، برخی از مباحثات را بر مردم ممنوع می‌فرمودند. (همان: ۶۹۰). مثلاً با اینکه به اعتقاد فقها، مالک اختیار دارد اموالش را با هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد، ولی امیرالمومنین (ع) به عنوان ولیّ امر و حاکم اسلامی، کارگزاران خود را به تحدید قیمت‌ها امر می‌فرمودند. (همان: ۶۹۲)

وی بر این اساس نتیجه می‌گیرد که حاکم اختیار دارد در حوزه مباحثات که دستور الزام‌آور شرعی یعنی وجوب و حرمت وجود ندارد، قانون وضع کند و مردم را به بدان امر یا از آن نهی کند. بر این اساس، اگر ولیّ امر از فعل مباحی منع کند، حرام می‌شود و اگر به فعل مباحی امر کند، واجب می‌شود. (همان: ۶۸۹)

۵. وجه اشتراک نظریه تصویب و منطقه الفراغ

پس از روشن شدن ماهیت نظریه تصویب و منطقه الفراغ، نوبت به بررسی این مسئله می‌رسد که چه نسبتی میان این دو نظریه برقرار است و چه شباهت‌ها و همچنین تمایزات میان آنها حکم فرما است.

چنانکه مشاهده می‌شود میان نظریه منطقه الفراغ و نظریه تصویب شباهت‌هایی وجود دارد؛ چراکه هر دو نظریه در این مطلب اشتراک دارند که در حوزه احکام بلائیان که نصّی از جانب شارع وارد نشده است، مجتهد یا ولیّ امر اختیار دارد بر اساس اجتهاد خود، حکم شرعی جعل کند و این احکام نیز از سوی شارع الزام‌آور شمرده شده است.

به جهت وجود همین شباهت و اشتراک، گروهی به نقد این نظریه پرداخته‌اند و اشکالاتی را متوجه آن ساخته‌اند. از جمله این اشکالات تنافی آن با نظریه جامعیت دین است. چنانکه اشاره شد، بر اساس روایات بسیاری که از ناحیه اهل بیت (ع) وارد شده است، فقهای امامیه معتقدند در شریعت اسلام منطقه فراغ و خلوّ وجود ندارد و تمامی احکام یا به صورت نصّ قطعی و یا در قالب بیان اصول و قواعد و کلیات بیان شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/۵۱۵؛ فتاحی، ۱۳۹۲: ۷). برخی دیگر در مقام اشکال بر این نظریه تصریح کرده‌اند که حق تشریع احکام مخصوص شارع یعنی خدا، پیامبر (ص) و امامان است و حاکم اسلامی چنین اختیاری ندارد که به جعل حکم شرعی پردازد (منتظری، ۱۳۷۹: ۱/۱۲۱). شهید صدر به این

اشکالات توجه داشته و به همین منظور، توضیحاتی تحت عنوان «منطقه الفراغ لیست نقصاً» در اقتصادنا ذکر کرده (صدر، ۱۳۸۵: ۶۸۹) تا نشان دهد نظریه منطقه الفراغ با مسئله جامعیت دین و احکام الهی تنافی ندارد.

مع الوصف نمی توان شباهت برخی از مبانی این نظریه با مبانی و عناصری که برای نظریه تصویب برشمرده شد را کتمان کرد؛ چراکه هر دو نظریه، این حق را برای مجتهد محفوظ می دانند که در منطقه الفراغی که نصی از جانب شارع وجود ندارد، اقدام به جعل حکم شرعی کند و شارع نیز از این اقدام، حمایت کرده و به آن مشروعیت بخشیده است. ضمن اینکه هدف هر دو نظریه نیز یکسان است و هر دو در پی یافتن راهکاری برای پاسخگو ساختن اسلام نسبت به مسائل مستحدثه هستند.

برخی برای حل این مشکل، از کلمات شهید صدر چنین استظهار کرده اند که منظور از فارغ بودن این منطقه، به نسبت نصوص تشریعی موجود در دست ما است، نه اینکه در واقع نزد خداوند هیچ حکمی برای این موضوع مقرر نشده باشد (اسماعیلی، ۱۳۹۳: ۵۰). اگر این استظهار پذیرفته شود و گفته شود خداوند در عالم واقع و لوح محفوظ، برای موضوعاتی که در دایره منطقه الفراغ قرار دارند حکمی شرعی مقرر کرده ولی به سبب مصالحی از جمله ذات متغیر و متبدل این موضوعات، به دست ما نرسانده است، این دیدگاه حرف جدیدی ندارد و اشاره به همان اجتهاد معهود است. اساساً اگر این استظهار پذیرفته شود، عنوان «منطقه الفراغ» برای این نظریه معنادار نخواهد بود.

به اعتقاد برخی دیگر، منطقه الفراغ ناظر به احکام ثانوی است؛ یعنی حکم اولی اباحه است و حکم ثانوی، همان حکمی است که ولی امر بیان می کند (حائری، ۱۴۱۶ق: ۱۳۸). سوال این است که اگر منطقه الفراغ ناظر به احکام ثانوی باشد، محدود ساختن آن به دایره مباحات چه توجیهی دارد؟ مضاف بر اینکه دو اشکال پیشین نیز مجدداً تکرار خواهد شد. بنابراین دقیق تر این است که جعل حکم در منطقه الفراغ را به مثابه حکم ثانوی در نظر بگیریم و بر این معنا تاکید کنیم که در نظریه منطقه الفراغ، قانون گذار برای ذات موضوع با عناوین اولیه قانون وضع می کند، چنانکه برخی این ادعا را مطرح ساخته اند (حکمت نیا، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

در مجموع به نظر می رسد اگر به متن سخنان شهید صدر پایبند باشیم و دایره منطقه الفراغ را شامل مباحات بالمعنی الاعم یا مباحات بالمعنی الاخص بدانیم، می توان این نظریه را خوانشی جدیدتر و روشمند از نظریه تصویب به شمار آورد که البته یک قدم از تصویب اشعری نیز جلوتر رفته است؛ چراکه اهل تصویب صرفاً در حوزه ای قائل به تصویب مجتهد هستند که نصی در آن وارد نشده باشد ولی طبق دیدگاه شهید صدر، اگر نصی از جانب شارع وارد شده باشد که دلالت بر

کراهت، استحباب یا اباحه کند، باز حاکم اسلامی می‌تواند حکم الهی را تغییر داده و آن را تبدیل به وجوب یا حرمت کند.

بر اساس همین برداشت، برخی نظریه شهید صدر را با آیاتی از قرآن که بیانگر تشریع اباحه از سوی خداوند متعال است (مانند آیه ۸۷ مائده) در تضاد دیده‌اند و به آن اشکال گرفته‌اند (حسینی، ۱۳۸۱: ۹۵). در نظر این گروه، جعل حکم بر خلاف اباحه شرعی از سوی حاکم به مثابه مخالفت با حکم خدا است و به همان اندازه که مخالفت با واجب و حرام الهی جایز نیست، مخالفت با مباحات در قالب گنجاندن آن ذیل وجوب و حرمت نیز مجاز نیست (همان: ۹۶).

۶. وجه تمایز نظریه تصویب و منطقه الفراغ

علی‌رغم وجود تشابهات میان دو نظریه، نباید تمایزات آن دو را از نظر دور داشت. بر این اساس، می‌توان سه تفاوت اساسی میان نظریه تصویب و منطقه الفراغ برشمرد؛ نخستین تمایز این است که قائلان به تصویب، نوعاً این نظریه را در ساحت فقه فردی مطرح ساخته‌اند ولی شهید صدر رویکردی اجتماعی به موضوع دارد و این مسئله را منحصرأ در ساحت فقه اجتماعی و فقه نظام مطرح می‌سازد. در واقع، از عبارات شهید صدر این نتیجه به دست نمی‌آید که او تصویب در اجتهاد را در ساحت فقه فردی پذیرفته باشد و همین امر، یک تفاوت اساسی میان دو نظریه محسوب می‌شود.

دومین تفاوت دو نظریه در این است که قائلان به تصویب اشعری، بر مصیب بودن عموم کسانی که اهلیت اجتهاد دارند تصریح کرده‌اند منتهی شهید صدر این شأن را فقط مخصوص ولیّ امر و حاکم اسلامی می‌داند و به اعتقاد او، خداوند متعال وظیفه اجتهاد در منطقه الفراغ را بر عهده اولوالامر و حاکمان اسلامی قرار داده است. بنابراین از کلمات وی نمی‌توان نتیجه گرفت که از نظر او، تمام مجتهدینی که در حوزه منطقه الفراغ استنباط حکم شرعی می‌کنند، مصیب هستند.

مبثنی بر همین مسئله، می‌توان سومین وجه تمایز دو نظریه را در این دانست که غرض اصلی در نظریه تصویب، اثبات مصیب بودن مجتهدان به جهت عمل به اجتهاد خویش است ولی غرض اصلی در نظریه منطقه الفراغ، تأمین احکام مورد نیاز در حوزه مالانصّ فیه و دفاع از مشروع آنها است. البته این مسئله چنانکه اشاره شد مورد توجه قائلان به تصویب نیز بوده ولی آنچنان که در کلمات شهید صدر نسبت به این مطلب تصریح شده است، در سخنان پیروان مکتب تصویب به این مطلب پرداخته نشده است.

۷. راهکار پیشنهادی

راهکاری که برای حل مشکلاتی که نسبت به نظریه منطقه الفراغ مطرح شده، پیشنهاد می‌شود این است که گزاره فقدان منطقه خالی از حکم شرعی بدین نحو تصحیح شود که خداوند برای تمام امور و حوادث، حکمی شرعی مقرر ساخته است ولی نحوه جعل حکم به سه شکل صورت پذیرفته: بیان عین حکم به صورت نصّ در قرآن و سنت؛ ارائه قواعد کلی و اصول اساسی جهت تفریع توسط مکلفین؛ انشای حکم بر اساس مقتضیات زمانی و مکانی توسط مجتهد جامع الشرایط و ولی فقیه.

با این توضیح، هم روایاتی که بر شمول احکام الهی دلالت دارند بر معنای خود باقی می‌مانند چرا که بیان حکم شرعی گاهی به صورت نصّ آشکار است و گاهی به صورت قرار دادن سازوکاری مشروع برای جعل حکم شرعی توسط مجتهد. همانگونه که بیان حکم به صورت ارائه کلیات و قواعد و عمومات بی‌اشکال است، اعطای حق قانون‌گذاری برای فقیه در دایره مشخص و طبق ضوابط معین نیز بدون اشکال است.

با این روش، نظریه منطقه الفراغ بر معنای واقعی خود باقی می‌ماند؛ چرا که گفته می‌شود در دایره مالانصّ فیه، واقعاً حکمی مقرر نشده و این از شئون مجتهد و ولی فقیه است که بر اساس قواعد و ضوابط اجتهاد، حکم شرعی مناسب با هر مسئله را بیان کند. جعل احکام توسط فقیه نیز به عنوان اولی است، نه عنوان ثانوی؛ منتهی قلمرو قانون‌گذاری فقیه محدود به مباحات بالمعنی الاخص است و در حوزه مباحات بالمعنی الاعم، تنها سازوکار ممکن، جعل حکم به عنوان ثانوی است.

حال شاید اشکال شود که این بیان از منطقه الفراغ، عبارت‌آوری نظریه تصویب است. پاسخ این است که اگر نظریه تصویب، با این بیان توجیه شود، هیچ تعارضی با مبانی فقهی و کلامی پیدا نخواهد کرد؛ چرا که بزرگترین اشکال این نظریه، مخالفت آن با روایات بیانگر وجود حکم شرعی در هر واقعه است و با بیانی که ارائه شد، این مشکل در ضمن پذیرش توسعه دایره اختیارات فقیه و ولی امر قابل رفع است.

نتیجه‌گیری

وجود اشتراکات نظریه منطقه الفراغ و نظریه تصویب قابل انکار نیست و منطقه الفراغ را می‌تواند خوانش جدیدی از تصویب به شمار آورد. رفع مهمترین اشکال نظریه تصویب که مخالفت آن با روایاتی است که بیانگر شمول احکام است، در پرتو اعطای اختیار قانون‌گذاری به مجتهد و ولی امر، از سوی خدای متعال در ذیل نظریه ولایت فقیه قابل رفع است؛ منتهی جعل حکم شرعی در دایره مباحات بالمعنی الاخص به عنوان اولی و در دایره مباحات بالمعنی الاعم به عنوان ثانوی خواهد بود.

منابع

کتاب‌ها

آمدی، ابوالحسن سیدالدین علی (بی‌تا)، **الإحكام في أصول الاحكام**، ج ۴، بیروت: المکتب الاسلامی

انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق)، **فرائد الاصول**، ج ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی

اسنوی، عبدالرحیم (۱۴۲۰ق)، **نهاية السؤل شرح منهاج الوصول**، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه

اسماعیلی، اصغری شورستانی، رشیدی، محسن، محمدرضا، رضا (۱۳۹۳)، «**تأملی در نظریه منطقه الفراغ از منظر شهید صدر و نقدها و نقص‌های آن**»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، ۳(۸)، ۴۵-۶۴.

بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ق)، **صحیح البخاری**، ج ۹، بی‌جا: دار طوق النجاة

بصری معتزلی، ابوالحسن محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، **المعتمد في أصول الفقه**، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه

جوینی، عبدالملک (بی‌تا)، **التلخیص في اصول الفقه**، ج ۳، بیروت: دارالبشائر الاسلامیه

----- (۱۴۱۸ق)، **البرهان في أصول الفقه**، ج ۲، ۴، منصوره: الوفاء

حائری، سیدعلی اکبر (۱۴۱۶ق)، «**منطقه الفراغ في التشريع الاسلامی**»، رساله التقریب، (۱۱)، ۱۱۱-۱۴۱.

حسینی، سیدعلی (۱۳۸۱)، «**بازشناسی، تحلیل و نقد نظریه منطقه الفراغ**»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، (۶ و ۷)، ۹۰-۹۷.

حر عاملی، محمد بن حسن (بی‌تا)، **وسائل الشیعه**، ج ۲۷ و ۲۸، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث

حکیم، سیدمحمد تقی (بی‌تا)، **الاصول العامه للفقه المقارن**، بی‌جا: موسسه آل البيت (ع) للطباعة و النشر

حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۱)، «**تبیین نظریه منطقه الفراغ**»، فصلنامه اقتصاد اسلامی، ۲(۸)، ۱۰۷-۱۲۰.

خراسانی، محمد کاظم (بی تا)، **کفایه الاصول**، ج ۱، قم: موسسه آل البیت لاحیاء التراث

سبحانی، جعفر (۱۴۳۱ق)، **المبسوط فی اصول الفقه**، ج ۱، قم: موسسه امام صادق (ع)

صدر، سید محمد باقر (۱۳۸۵)، **اقتصادنا**، قم: موسسه بوستان کتاب

غزالی، ابو حامد محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، **المستصفی**، ج ۱، بی جا: دارالکتب العلمیه

فتاحی، سید محسن (۱۳۹۲)، «**دامنه اختیارات حکومت در جعل قانون از منظر فقه**»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، (۹)، ۸۷-۱۰۸.

فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۱۸ق)، **المحصل**، ج ۶، بی جا: موسسه الرساله

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، ج ۱، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه

مشکینی، ابوالحسن (بی تا)، **حواشی مشکینی علی الکفایه**، بی جا: بی نا

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، **بحوث فقهیه هامه**، ج ۱، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)

منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹)، **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، ج ۱، ترجمه محمود صلواتی، تهران: انتشارات سرای